بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 10 بهمن 1395.

در مورد روایت عبد الله بن وضّاح صحبت می کردیم. صحبت این بود که مراد از این حمره ای که در روایت مفروض گرفته شده است که وجودش منشأ شک در آغاز شب شده است چیست. یک احتمال این بود که این حمره، حمره ای است که در قسمت مغرب هست ولی نه حمره مغربیه معهود. در واقع در قسمت مغرب کوهی وجود دارد که بالای کوه یک سرخی ای وجود دارد و احتمال دارد که زیر کوه هنوز خورشید پیدا نشده باشد. خب این یک احتمال. شهید صدر این احتمال را فرمودند که با روایت کاملا سازگار است و ربطی به بحث اخباری ها ندارد. احتیاط اینجا طبق قاعده است لزوم احتیاط به خاطر قاعده اشتغال و استصحاب که اینجا وجود دارد. خب این یک احتمال. احتمال دوم اینکه اینجا مراد از حمره، حمره مغربیه معهوده باشد و خب اگر چنین باشد این روایت را باید حمل کرد بر تقیه. چون این روایت طبق مسلک خطّابیه و اصحاب ابی الخطاب خواهد بود که ذهاب حمره مغربیه را ملاک دانسته اند در حالی که روایات ما تأکید کرده است که ذهاب حمره مغربیه ملاک نیست و قطعا با ذهاب حمره مشرقیه، مغرب تحقق پیدا کرده است حالا یا با ذهاب حمره مشرقیه یا قبل از آن با ثبوت قرص. علی ای تقدیر نیازی نیست به ذهاب حمره مغربیه این واضح است. البته در مورد این احتمال دوم یک نکته ای وجود دارد آن این است که چه طوری می شود تأخذ بالحائطه لدینک را توجیه کرد. اگر آن حمره مغربیه است اینکه از باب احتیاط به شما می گوییم ذهاب حمره مغربیه ملاک هست، این چیست؟ این توضیح داده نشده است و نیاز به توضیح دارد. خب احتمال سومی که شهید صدر مطرح میکنند این احتمال است که

سؤال:

پاسخ: اشکالی ندارد یعنی در واقع به دلیل اینکه، حالا تقیه از خطابیه ممکن است دو جور تصویر شود. یک تصویر این است که مثلا امام می ترسیده است از خطابیه یک جور و یک جور دیگر اینکه شاید روشن تر باشد اینکه چون شیعه ها با خطابیه چیز بودند در واقع دستور می داده است که این کار را بکنند تا از ناحیه اصحاب ابی الخطاب به مشکل برخورد نکنند. ناظر به ظرف تقیه است امثال اینها یعنی

سؤال:

پاسخ: مثلا بگوییم اهل چیز بودند. دیگر حالا نمی دانم البته ابو الخطاب نهایتا از طرف حکومت اعدام می شود ولی به هر حال همین که اعدام می شود نشانگر این است که اینها یک اقتداری در جامعه داشته اند و یک مسئله سیاسی اجتماعی را هم فراهم آورده اند. این هم احتمال دوم. احتمال سوم این است که مراد از این حمره، حمره مشرقیه باشد. احتمال اول و دوم هر دو حمره اش حمره ای بود که در طرف مغرب دیده می شد. حالا یکی از آنها همان حمره مغربیه معروف است و یکی شان سرخی ای که همین جوری دیده می شود که احتمال دارد خورشید پشت کوه پنهان باشد. اینجا این را حمل می کنیم بر حمره مشرقیه. ممکن است توهم شود که اگر حمل بر حمره مشرقیه شود، بشود استدلال کرد برای اخباری ها به این معنا که شما که شک دارید که آیا ملاک حمره مشرقیه است یا ملاک سقوط قرص هست، لازم است احتیاط کنید. عند الشک باید احتیاط کنید. خب اینجا سؤال این می شود که وقتی کسی از امام علیه السلام مسئله شرعی سؤال می کند، طبع اولیه این است که امام علیه السلام پاسخشان را بدهد. اینکه حکم صورت شک را بیان کند این طبیعی نیست. قانونش این است که امام شک را برطرف کند نه اینکه شک را تثبیت کند و بگوید حالا که شما شک دارید حکم ظاهری تان چیست. حکم واقعی را باید بیان فرمایند که سقوط قرص هست یا ذهاب حمره مشرقیه و منهنا یظهر که این را باید حمل بر تقیه کرد. اما نه تقیه اینکه اصلا حکم تقیه ای باشد. ممکن است ما بگوییم ذهاب حمره مشرقیه ملاک است. ولی امام علیه السلام، لفظ احتیاط را به کار برده است و گفته است از باب احتیاط تأخیر بیاندازید. اگر از باب احتیاط شد برای این است که اگر از شیعه ها پرسیدند که چرا شما دیر می خوانید نماز می گویند که ما احتیاط می کنیم. هنوز برای ما ثابت نشده است. یک نوع مخالفت علنی با فتوای اهل تسنن که سقوط قرص را ملاک می دانند نماز می خوانند و مؤذن هایشان نماز می خوانند نباشد. تقیه در تعبیر، تقیه در اینکه حکم به عنوان احتیاط جعل شده است. حکم که واقعی است ولی عنوان احتیاط به حکم دادن تقیّه است برای اینکه شیعه ها با مشکل مواجه نشوند.

البته توجه فرمایید نه اینکه امام علیه السلام خودشان تقیه می کنند. امام علیه السلام به این لفظ بیان کرده اند تا اینکه شیعه ها برایشان مشکل نباشد. یک تعبیری مرحوم وحید بهبهانی در بعضی جاها دارد می گوید المراد الاتقا لا التقیه. اصطلاح اتقا و تقیه این است که گاهی اوقات امام علیه السلام بر جان خودشان می ترسند یک موقعی بر جان شیعیان می ترسند. به گونه ای بیان می کنند که شیعیان که به این روایت عمل می کنند با مشکل مواجه نشوند. یعنی حکم ظرف تقیه را امام علیه السلام دارد بیان می کند. این هم گاهی اوقات از این باب است که امام علیه السلام تعبیری می کنند که این تعبیر برای شیعیان که می خواهند به این عمل کنند، باعث شود که از خطرات عمل کردن به این روایت برهند. یعنی تقیه برای برطرف کردن مشکلات صدور روایت نیست. تقیه برای برطرف کردن مشکلات عمل به روایت است. ظرف تقیه هم ما می گوییم همین است. چون عمل به روایت گاهی اوقات مشکل دارد. امام علیه السلام می گوید که چون عمل به روایت مشکل دارد، یک حکم ظاهری مثلا بیان می کند. گاهی اوقات چون عمل به روایت مشکل دارد، حکم واقعی را به گونه ای بیان می کنند، به عنوانی بیان می کنند که عمل کردن به روایت مشکل ساز نباشد. بنابراین این تقیه در مقام عمل به روایت است. حالا چه در مواردی که حکم تقیه بیان می شود که حکم ظاهری هست و یعنی حکم اضطراری ثانوی است یا جایی که اصل حکم تقیه ای نیست نحوه بیان تقیه ای است. نحوه بیان تقیه ای است به این معنا که به گونه ای بیان شده است که اگر به این روایت عمل شود مشکل ساز نباشد. خب حالا اینها توضیحات

سؤال:

پاسخ: اصل حکم واقعی است ولی

احتیاط دادنش تقیه ای است یعنی اینکه به حکم عنوان احتیاط دادیم تقیه ای است.

سؤال:

پاسخ: نهایتا به حکم الله عمل می کنند و ملاکش هم تقیه نیست. ولی اینکه ملاک عمل به این روایت حکم احتیاطی است این بیان، بیان تقیه ای است.

سؤال:

پاسخ: نه احتیاط لازم المراعات است. این واقعا احتیاط نیست اصلا. در عنوان احتیاط دادن به عمل تقیه شده است. حکم واقعی همین است اصلا احتیاط نیست.

سؤال: مخاطب از کجا می فهمد که عنوان واقعی است

پاسخ: احتیاط لازم است. احتیاط لازم. حالا از هر بابی آن که مهم نیست

این بیان این احتمال سوم. شهید صدر این احتمال سوم را می فرمایند که ما ممکن است همین احتمال سوم را هم به گونه ای تقریب کنیم که اصلا هیچگونه تقیه ای اصلا وجود نداشته باشد. نه در تقیه در حکم و نه در تقیه نحوه بیان اصلا نباشد. ایشان می گوید که ممکن است ما بگوییم که استتار قرص و غیبوبت شمس، از افق ما ملاک نباشد. غیبوبت شخص از افق مثلا یک منطقه ای که ده دقیقه بعد از ما غروب می کند مثلا ملاک باشد. خب خورشید همین جور به تدریج غروب می کند. از غرب که غروب می کند اول مشهد غروب می کند بعد نیشابور و همین جور از مشهد می آید این طرف تا کرمانشاه غروب می کند. بین غروب خورشید در مشهد و غروبش در کرمانشاه به اندازه یک ساعت فاصله است. فرض کنیم که احتمال داده می شود ده دقیقه آن طرف تر شارع مقدس آنجا را ملاک قرار داده باشد. یک قطعه ای از آنجا ملاک واقعی ملاک آن باشد. ممکن است در واقع آن حکم واقعی غیبوبت شمس از افق ما نباشد. غیبوبت شمس از یک افقی باشد که ملازم هست با ذهاب حمره. بعد در توضیح ایشان می فرمایند که ملاک واقعی صلوه مغرب چیست؟ یک احتمالش این است که ملاک واقعی اش ثبوت قرص از افق ما باشد. یک احتمال دیگر اینکه خود ذهاب حمره باشد خودش ملاک واقعی باشد. یک احتمال دیگر این است که ذهاب حمره، اماره بر ملاک باشد. ملاک استتار قرص از قطعه ای زمین که در حرکت خورشید در حرکت استتار خورشید، یک مقداری بعد از ما قرار داده است. آن جا، حالا ایشان می گوید که این اماره دو قسم است. گاهی اوقات اماره مساوی با آن ذو الاماره است. طریق مساوی ذو الطریق است. به طوری که اگر طریق تحقق پیدا کند و ذو الطریق هم پیدا می کند و بالعکس. از هر دو طرف تلازم وجود دارد. خب این بحث احتیاط مطرح نیست. وقتی طریق تحقق پیدا کند قطعا ذو الطریق تحقق پیدا کرده است و بحث احتیاط نیست. ولی گاهی اوقات این طریق اخص است. به این معنا که اگر طریق تحقق پیدا کند حتما ذو الطریق تحقق پیدا کرده است. ولی ذو الطریق احتمال دارد که قبل از طریق تحقق پیدا کرده است. ولی موارد که ذو الطریق قبلا تحقق پیدا می کند مشخّص نیست، شارع یک اماره ای گذاشته است که اگر این اماره تحقق پیدا کند حتما آن ذو الطریق تحقق پیدا کرده است. آن منطقه از زمین ممکن است بعضی وقت ها استتار قرص آن زودتر از ذهاب حمره مشرقیه باشد و ممکن است بعضی وقت ها مساوی باشد. چون کشف آن مشکل است یک اماره ای شارع گذاشته است که حتما اگر این اماره تحقق پیدا کند از آن نقطه زمین خورشید غایب شده است. اما ممکن است قبل از آن هم غایب شده باشد. ولی چون نمی شود آن را تشخیص داد شارع مقدس این را قرار داده است.

ایشان می فرمایند که این مطلب از بعضی از روایات هم استفاده می شود. حالا من بعضی از روایاتی که می تواند ناظر به آنها باشد را می خوانم. ولی قبل از آن یک نکته ای عرض می کنم. اینکه می گوییم که یک نقطه ای از زمین ذهاب آن هست این چطور می شود که یک نقطه ای باشد که مشکوک باشد. بعضی وقت ها استتار قرص از آن نقطه با ذهاب حمره مساوی باشد بعضی وقت ها نباشد و امثال اینها. پاسخ مطلب این است که در چیزهایی مثل حمره و غروب آفتاب و اینها یک عوامل دیگری هم از رطوبت هوا، گرد و غبار و امثال اینها مؤثر است. این جور نیست که همیشه یک زمان مشخصی ذهاب حمره شده باشد. ممکن است که این ذهاب حمره بعضی وقت ها دیرتر تحقق پیدا کند به علّت شرایط جوی و بعضی وقت ها دیرتر تحقق پیدا کند. ذهاب حمره همیشه یک زمان مشخص ندارد. این شاید ایشان مرادشان این جهت باشد. بحث من این است که چطور می شود که بعضی وقت ها ذهاب حمره مساوی است با آن زمانی که با ملاک واقعی، بعضی وقت ها متأخر است. این مساوی بودن و متأخر بودن به خاطر این است که ذهاب حمره علاوه بر نور شمس، اگر نور شمس فقط باشد، نور شمس یک زمان مشخص بیشتر ندارد. ولی عوامل دیگری هم مثل گرد و غبار و رطوبت و سرما و گرما و این جور چیزها وجود دارد که می تواند بر تأخیر افتادن ذهاب حمره تأثیر گذار باشد. من یک نکته دیگری شبیه آقای صدر می خواهم بگویم، ممکن است ما بگوییم که ملاک یک نقطه کاملا مشخص نیست. یک منطقه محدود نیست. فرض کنید که ممکن است ما بگوییم که شارع مقدس یک محدوده ای را وحدت مکانی برایش در نظر گرفته است. در بحث مثلا هلال و اینها این مطلب هست. می گویند هلال در همین جایی که من نشسته ام ملاک هست یا یک کیلومتر آن طرف تر؟ یا در شهر ملاک هست؟ فرض کنید شهری مثل تهران که هفتاد کیلومتر از این طرف تا آن طرفش فاصله است، این طرفش با آن طرفش یکی حساب می شوند یا دو تا؟ ممکن است ضابطه اش یک چیزی شبیه شهر باشد که متفاوت باشد یعنی بستگی دارد که چقدر مثلا درخت و سبزه و امثال اینها این اطراف باشد بستگی دارد که شرایط جغرافیایی

سؤال:

پاسخ: کروی بودن همه جا کروی است. بحث من این است که معیار مشخص ممکن است نداشته باشد. اگر فرض کنید یک منطقه ای باشد که دشت باشد ممکن است در دشت تا خیلی زودتر آن وحدت حاصل شود. یعنی در واقع استتار قرص از منطقه ما ملاک است. نه از دقیقا نقطه ای که من قرار دارم. ولی این منطقه با توجه به شرایط جغرافیایی و شرایط اقلیمی، وجود درخت ها سبزه زار ها، کوه ها، آب ها، و امثال اینها تفاوت کند. مثلا اگر یک جایی مثلا تا یک کیلومتری ملاک باشد و یک جا ده کیلومتری ملاک باشد یک جا سی کیلومتری. بستگی دارد که شرایط محیطی ما به چه شکلی باشد. این شرایط محیطی از جهت میزان آب و هوا و سردی و گرمی هوا و از جهت درخت داشتن و عدم درخت داشتن، آب داشتن و آب نداشتن، پستی و بلندی، نمی دانم از همه این جور عوامل جغرافیایی مؤثر باشد برای اینکه چه چیزی را یک منطقه واحد ما تلقی کنیم. بنابراین یک چیز واحد نیست. این ذهاب حمره بعضی وقت ها به دلیل اینکه منطقه ما کوچکتر در نظر گرفته شده است ذهاب حمره متأخر است. گاهی اوقات منطقه وسیع تر در نظر گرفته شده است، شمس یعنی از قسمتی که خورشید غروب می کند وسیع تر در نظر گرفته شده است یعنی در قسمت غربی که خورشید دیرتر غروب می کند وسیع تر در نظر گرفته شده باشد در نتیجه مساوی باشد. یعنی تساوی این اماره یا تأخر اماره از ملاک واقعی، به خاطر نا مشخّص بودن واقعی منطقه است. حالا ایشان تعبیر می کند منطقه المحدوده. من می خواهم بگویم منطقه ای که ممکن است آن هم نامحدود باشد. آن توجیه قبلی که کردم این بود که علتی که منطقه را ممکن است ما محدود بگیریم، ذهاب حمره را مختلف بگیریم به دلیل عواملی که مؤثر است در ذهاب حمره. ولی ممکن است خود منطقه را شارع مقدس فرض کنید بعضی وقت ها این منطقه را یک کیلومتری در نظر گرفته است بعضی وقت ها دو کیلومتری. بستگی دارد که آن ملاکی که شارع مقدس برای وحدت منطقه و تعدد منطقه در واقع در نظر دارد چقدر باشد. ما نمی دانیم. شارع مقدس یک اماره ای قرار داده است که این اماره وقتی تحقق پیدا کند حتما آن ملاک واقعی تحقق پیدا می کند. چه منطقه کوچک باشد چه بزرگ باشد علی أی تقدیر با ذهاب حمره آن ملاک حتما تحقق پیدا میکند. چون موضوع قابل تشخیص برای عرف نبوده است. یک موضوعی و ابهامات ثبوتی داشته است این ابهامات باعث شده بوده است که شارع او را قرار نداده بوده است و یک اماره دیگری قرار داده است که این اماره وقتی تحقق پیدا کرد حتما آن تحقق پیدا کرده است. پس جعل این اماره از باب احتیاط است. یعنی اینجور نیست که حتما وقتی اماره تحقق پیدا کند آن موضوع واقعی تحقق پیدا کند. ممکن است موضوع واقعی قبل از اماره تحقق پیدا کرده باشد. ولی وقتی که این اماره تحقق پیدا کند، قطع به تحقق موضوع واقعی حاصل می شود. بنابراین از باب احتیاط می تواند

سؤال:

پاسخ: اگر اماره ای شارع جعل کرده باشد. البته اماره جعل نکرده است به آن معنا. در مورد شاخص آنکه آن اماره، حالا این نکته را هم عرض کنم که این اماره ها گاهی اوقات حکم واقعی را شارع تغییر داده است. یعنی یک ملاک ثبوتی داریم که شارع حکم را روی آن ملاک ثبوتی نبرده است. حکم واقعی را بر یک ملاک دیگری قرار داده است و تغییر حکم واقعی از یک ملاک ثبوتی به ملاک ثبوتی دیگر، به مناط احتیاط بوده است. یعنی شارع در واقع احتیاط کرده است. شارع احتیاط کرده است برای اینکه شما زمانی نماز مغرب خود را بخوانید که حتما آن ملاک ثبوتی تحقق پیدا کرده باشد. اینجا حکم واقعی دائر مدار ذهاب حمره است نه حکم ظاهری. یعنی احتیاطی که هست احتیاطی است که ملاک حکم واقعی شارع است. گاهی اوقات احتیاط ملاک حکم ظاهری شارع می شود. که مثلا آن احتمال اولی که ما ذکر می کردیم که شارع مقدس اینجا گفته است که چون معلوم نیست خورشید غروب کرده باشد یا نکرده باشد، شما بایدصبر کنید تا یقین کنید که خورشید غروب کرده است. این احتیاط به ملاک حکم ظاهری تأخیر است لقاعده الاشتغال، للاستصحاب عدم دخول وقت اللیل و امثال این قواعد ظاهریه ای که مربوط به حکم ظاهری است. بنابراین مجرّد اینکه از باب احتیاط ذهاب حمره مشرقیه ملاک قرار گرفته است دلیل بر این نیست که این حکم ظاهری است. حکم واقعی است ولی احتیاط می تواند منشأ حکم واقعی شارع باشد. خب این تا اینجا بیشتر توضیح فرمایش آقای صدر. من در ادامه فرمایش آقای صدر ایشان می فرمایند که بعضی از روایات هم بر این مطلب دال هست که ملاک، استتار از افق ما نیست. استتار از یک منطقه ای است که با منطقه ما مثلا دیرتر از منطقه ما است. من نگاه می کردم یک سری روایات هست احتمال میدهم که ایشان ناظر به این روایات باشد. من روایات را می خوانم، 5774 در این جلد چهارم جامع احادیث که باب شانزده از ابواب مواقیت الصلوه روایت 38 است. مرسله

عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشْيَمَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ تَدْرِي كَيْفَ ذَاكَ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطِلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا وَ رَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ

امام علیه السلام دست راستش را بالای چیز قرار داد. گفتند مشرق مشرف بر مغرب است

فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا

از مغرب وقتی خورشید غروب می کند

ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا

یعنی این حمره ملازم هست با غروب آفتاب من هاهنا. خب صحبت سر این است که ما این را می دانیم که خارجا اینگونه نیست. این مشخص است که این ذهاب حمره فاصله دارد از غروب آفتاب. این غروب آفتاب این غروب افق ما را در نظر نگرفته است. غروب افق یک مقداری آن طرف تر را در نظر گرفته است که کأنه این مشرق را مشرق ما در نظر گرفته است و مغرب را مغربی که یک مقدار دورتر است را در نظر گرفته است.

سؤال:

پاسخ: این روایت ناظر به یک امر دقیق است. این روایت ناظر به این است که می خواهد تحلیل کند که چرا ذهاب حمره مشرقیه ملاک است. بحث این است.

این مشرق مطل علی المغرب، یعنی مشرق ما مطلّ بر آن مغربی است که ملاک حکم واقعی است. یعنی مغرب منطقه ما. حالا با آن توضیحی که عرض کردم. این مغرب مراد منطقه جایی که دقیقا من هستم نیست. شارع یک منطقه ای را در نظر گرفته است. اینکه از این مشرق از این طرف بخواهد برود باید از آن منتهی الیه منطبق مغرب ما

سؤال:

پاسخ: بله حکم واقعی است.

این یک روایت. یک روایت برید بن معاویه است که اینجا سه رقم خورده است که اینها همه یکی هستند. اینها اصلا مختلف نیستند. 5777 تا 5779، روایت 41 تا 43 باب. که اینها یکی هستند. یکی از امتیازات جامع احادیث این بوده است که روایات متعدد را که چرا این شکلی مشی کرده است اینها واضح است که یکی است. سه تا شماره است. راوی و راوی راوی یکی هستند. نه تنها راوی راوی راوی هم یکی است و این شکلی نمی دانم چرا مشی کرده است. به هر حال می گوید

إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا

این شرق الارض یعنی چه؟ ارض مراد کل منطقه زمین که پیدا است اینگونه نیست. ارض یعنی یک منطقه محدودی را در نظر گرفته است. أرض یعنی زمینی که یک نوع وحدتی برای آن در نظر گرفته شده است. من شرق الأرض و غربها که این هر سه روایت دقیقا همین است. این تعبیری که در این روایات هست. خب تا اینجا توضیح فرمایش آقای صدر. اما ما در مقابل این مطلبی که ایشان می گوید مدار منطقه ما نیست. یک منطقه دیگری که از جهت زمانی استتار قرص در او متأخر است از استتار قرص در منطقه ما است، یک روایات دیگری هم هست بر خلاف این دالّه. من بعضی هایش را یادداشت کردم ببینیم آیا این دو روایات را با هم چگونه معنا کرد. اصلا حتما باید عبارت را آنگونه که ایشان معنا می کند معنا کنیم؟ یا اینکه این عبارت ها را به گونه دیگری هم می شود معنا کرد که یک جور دیگری مطلب از آب در بیاید. یکی 5748، روایت موثقه عبید بن زراره. عبید بن زراره عن أبی عبد الله علیه السلام که روایت دوازدهم باب است

قال سمعته يقول صحبني رجل كان يمسي بالمغرب و يغلس بالفجر

یمسی بالمغرب یعنی قسمتی از مغرب را داخل در عصر قرار می داد. یعنی مغرب را کم میکرد. مغرب را با تأخیر شروع می کرد. یجعل قطعه من المغربه مساعا. و یغلبس بالفجر، آن هم در واقع این است که در واقع قسمتی از فجر را مال قبل از فجر حساب می کرد. جزو شب حساب می کرد. یک مقداری احتیاط می کرد خلاصه. یمسی بالمغرب و یغلس بالفجر یعنی یؤخّر. شبش را دیرتر شروع می کرد و صبحش را هم دیرتر شروع می کرد.

و كنت أنا اصلّي المغرب إذا غربت الشمس، و اصلّي الفجر إذا استبان لي الفجر، فقال لي الرجل: ما يمنعك أن تصنع مثل ما أصنع؟

بعضی ها خیلی پر رو بودند. یک روایتی دارد می گوید سفیان بن عیینه، سفیان دارد حالا عیینه است یا سفیان ثوری است، سفیان معروف تر سفیان ثوری است. یک اعتراضی به امام صادق در مورد نحوه حج کرده است و امام توضیح می دهند که پیغمبر اینگونه گفته است. سفیان می گوید أری لک ان لا تفعل. امام علیه السلام می گوید من دارم برایش می گویم که پیغمبر اینگونه گفته ها و اینها هم امام را صادق می دانند اینجور نیست که صادق ندانند. امام علیه السلام می گوید که عجیب این است که من دارم به او می گویم که پیغمبر اینگونه گفته است می گوید أری لک ان لا تفعل. این جوری بچه پر رو گری هم حدی دارد. بعضی ها واقعا خیلی بی حیا هستند. یک عبارتی ابن حزم در محلّی خیلی با این اصحاب قیاس، ابو حنیفه و اینها درگیر می شود، ابن حزم خیلی قلمش تند است. یک تعبیری دارد گاهی اوقات می گوید ان الحیاء من الدین. بابا خجالت بکشید انقدر چرت و پرت نگویید! ان الحیاء من الدین جزو فحش های روتینش است.

فإنّ الشمس تطلع على قوم قبلنا، و تغرب عنّا و هي طالعة على آخرين بعد،

میگوید خلاصه ما ممکن است هنوز بر همه اشخاص این چیز نشده باشد غروب طلوع نشده باشد . امام علیه السلام می گویند که

قال: فقلت: إنّما علينا أن نصلّي إذا وجبت الشمس عنّا و إذا طلع الفجر عندنا، ليس علينا إلّا ذاك و على اولئك أن يصلّوا إذا غربت عنهم»

هر کس ملاک مال خودش است. می گوید یک کسی دیگر اینگونه است یک کسی دیگر اینگونه هست، یعنی می گوید این بحث ها چیست اینها طرف

به یک معنا احتیاط به عنوان اینکه کأنه حکم واقعی، می گوید حکم واقعی که تغییر نکرده است. این هم خب این یک روایت. یک روایت دیگر، روایت 5783 که روایت اول به خصوص حالا روایت دوم را می خوانم. اول و دوم مضمونشان مثل هم است ولی دوم یک توضیحی دارد که این توضیح خوب تری است. روایت اول را بخوانم

سماعة بن مهران قال قلت لأبي عبد اللّٰه في المغرب إنما ربما صلينا و نحن نخاف أن تكون الشمس خلف الجبل أو قد سترنا منها الجبل قال فقال ليس عليك صعود الجبل

خب این روایت بعدی توضیح بیشتری داده است

أَبِي أُسَامَةَ زَيْدٌ الشَّحَّامُ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ صَعِدْتُ مَرَّةً جَبَلَ أَبِي قُبَيْسٍ

در بعضی از نسخه بدل ها أو غیره دارد.

وَ النَّاسُ يُصَلُّونَ الْمَغْرِبَ

حالا اینجا أو غیره به نظر می رسد که این أو غیره چون در عبارت سند این است، ابو أسامه زید الشّحام أو غیره. این أو غیره از متن ساقط شده بوده است در حاشیه نوشته شده بوده است آمده است اینجا. در سند أبی اسامه أو غیره دارد. از متن به سند فکر می کنم رفته است. این را احتمال می دهم چون نسخه بدلی از استبصار است متنی اش. اینجا نسخه بدل استبصار

ایشان می گوید

صَعِدْتُ مَرَّةً جَبَلَ أَبِي قُبَيْسٍ- وَ النَّاسُ يُصَلُّونَ الْمَغْرِبَ فَرَأَيْتُ الشَّمْسَ لَمْ تَغِبْ إِنَّمَا تَوَارَتْ خَلْفَ الْجَبَلِ عَنِ النَّاسِ فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصادق ع فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَقَالَ لِي وَ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِئْسَ مَا صَنَعْتَ إِنَّمَا تُصَلِّيهَا إِذَا لَمْ تَرَهَا خَلْفَ الْجَبَلِ غَابَتْ أَوْ غَارَتْ مَا لَمْ يَتَجَلَّلْهَا سَحَابٌ أَوْ ظُلْمَةٌ تُظِلُّهَا

این تکه بحث من این جا است

و إِنَّمَا عَلَيْكَ من مَشْرِقِكَ وَ مَغْرِبِكَ

تو به مشرق و مغرب خودت باید کار داشته باشی. چه کار داری که بروی بالای کوه ببینی چه خبر است

وَ لَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَبْحَثُوا

اینجور بحث ها و جستجو ها و امثال اینها ندارد. اینها مراد چیست؟ یک روایت دیگری اینجا هست حالا وقت گذشته است من بحثش را انشاء الله یک روایت 5749 را هم ملاحظه فرمایید در مورد اینکه این ملاک چیست و امثال اینها جامع احادیث آن را هم ببینید یک روایت دیگر است کأنه شخصی ممکن است از آن استفاده کند که ملاک مشرق و مغرب شخصی نیست مشرق و مغرب متفاوت هست و امثال اینها.

سؤال: جلد چندم

پاسخ: جلد چهارم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد